

... وقتی شهوت و حسادت نباشد، تمام انرژی های انسان به سوی افزایش عشق هدایت می شوند هرگاه در تو حسادت و شهوت نباشد، تمام انرژی برای شکفته شدن گل عشق در اختیار است.

تو فضای زیبای عشق بدون حسادت را تجربه کرده ای.

شهوت نوعی تب است که انرژی بسیار مصرف می کند.

زمانی که شهوت فروکش کرد، محبت و مهر طلوع می کند.

و محبت خنک است، در حالی که شهوت داغ است و می سوزاند.

محبت خنک است، ولی نه سرد.

تنفر سرد است، شهوت داغ است.

درست بین تنفر و شهوت، محبت است که طلایی است. که نه سرد است و نه داغ. آنگاه تو در دمای گرمای خنک قرار داری. به ظاهر متناقض می رسد، و گرمای خنک! این دمای طبیعی برای شکفتن گل نیلوفر عشق است...

... والاترین اوج، مجموع تمام ارزش هاست: حقیقت، عشق، آگاهی، اصالت، تمامیت. در والاترین اوج، این ها غیر قابل تفکیک هستند.

تنها در اعماق تاریک دره های نا آگاهی است که این ارزش ها از هم جدا هستند.

تنها زمانی که این ارزش ها آلوده و با سایر چیزها مخلوط هستند از هم فاصله دارند.

لحظه ای که خالص باشند، یگانه می شوند.

هرچه خالص تر باشند، یگانه تر و به هم پیوسته تر هستند.

۱۷۳

تماس است. و بین این دو پله، سطوح مختلفی هست که به سادگی قابل تمایز است.

در سطح شهوت، عشق تنها یک درصد است و ۹۹٪ دیگر، مخلوطی از سایر چیزها است.

حسد، نفسانیات، تملک و تصاحب، خشم، جنسیت و...

در اینجا، جنبه جسمانی و شیمیایی چیره است و چیزی عمیق تر از این نیست.

بسیار سطحی است و حتی تازیر پوست نیز عمق ندارد.

و هرچه بالاتر می روی، چیزها عمیق تر می شوند و ابعاد تازه ای پیدا می کنند.

آن چیزی که تنها جنبه فیزیولوژیک داشت، اینک بعد احساسی و روانی به

خود می گیرد آنچه که تنها در سطح بیولوژیک مطرح بود، اینک جنبه روان

شناختی پیدا می کند.

انسان در بعد بیولوژی با تمام حیوانات مشترک است.

ولی در بعد روانشناختی با هیچکدام از حیوانات وجه اشتراک ندارد.

وقتی عشق به عروج خود ادامه دهد (و یا عمیق شود، که هر دو به یک معنی

است)

آنگاه، آهسته آهسته ابعاد روحانی به خود می گیرد و شروع می کند به

فرافریزی شدن. تنها اشخاصی مانند بودا، مسیح (ع) و کریشنا این کیفیت از

عشق را شناخته اند.

عشق، مانند سایر ارزش ها در تمام طول راه پخش شده است.

زمانی که عشق به صد درصد برسد، دیگر نمی توانی تمایزی بین عشق و

آگاهی بینی.

دیگر این ها دو ارزش متفاوت نیستند.

حتی دیگر نمی توانی بین عشق و خداوند وجه تمایزی احساس کنی.

اینجاست که حضرت مسیح (ع) می فرماید: خداوند همان عشق است.

او این دو را مترادف می بیند. در این نکته بصیرت عظیمی نهفته است.

در سطح بیرون پیرامون همه چیز با هر چیز دیگر به نظر جدا می رسد.

در پیرامون جهان هستی پاره پاره است.

هر چه که به مرکز نزدیک تر شوی، کثرت ناپدید می شود و وحدت طلوع

۱۷۴

می کند. در مرکز همه چیز یگانه است.

هیچ ارزشی بالاتر و یا پایین تر از دیگری نیست. در واقع اصلاً صحبت از دو

ارزش نیست. این ها دو جاده هستند از دره به سوی قله.

یک جاده آگاهی است، مراقبه راه ذن که ما در این چند روز از آن سخن

گفتیم و دیگری جاده عشق است راه مخلصان عاشق یا Bhaktas راه صوفیان.

این راه ها وقتی جدا هستند که تو سفر و سلوک را آغاز می کنی.

و در ابتدا تو باید یکی را انتخاب کنی. هر کدام را که انتخاب کنی تو را به قله

می رساند.

و همچنانکه به قله نزدیک تر می شوی تعجب خواهی کرد:

سالکین سایر راه ها به تو نزدیک تر می شوند.

آهسته آهسته، راه ها همگی با یکدیگر تلافی خواهند کرد.

زمانی که به قله برسی همگی یکی بیش نیستند.

سالکی که راه آگاهی را انتخاب کرده، عشق را همچون ثمره آگاهی

در خواهد یافت: مانند یک محصول جانبی یا مانند یک سایه و شخصی که راه

عشق را می پیماید، آگاهی را همچون ثمره عشقش در خواهد یافت. این ها

دوروی یک سکه هستند.

و به یاد بسپار اگر آگاهی تو عشق را کسر دارد پس هنوز ناخالص است هنوز

خلوص ۱۰٪ را نشانخته هنوز واقعاً آگاهی نیست می باید با آگاهی مخلوط

باشد، هنوز نور خالص نشده و حفره های تاریکی هنوز در آن عمل می کنند و

بر تو چیره هستند.

اگر عشق تو بدون آگاهی باشد، پس هنوز عشق واقعی و خالص نیست.

می بایست چیزی پایین تر از نیایش باشد: نزدیک تر به شهوت تا به نیایش.

پس بگذار معیار چنین باشد:

اگر راه آگاهی را دنبال کنی، بگذار عشق معیار تو باشد.

زمانی که آگاهی تو ناگهان در عشق شکوفا شد، خوب بدان که آگاهی در تو

اتفاق افتاده و به یگانگی Samadhi دست یافته ای.

و اگر راه عشق را دنبال می کنی، آنگاه بگذار آگاهی معیار تو گردد: مانند

سنگ محک هرگاه ناگهان از هیچ کجا، درست در مرکز عشق تو، شعله ای از

آگاهی طلوع کرد خوب بدان و مسرور باش که به وطن رسیده ای...

۱۷۵

برگرفته از کتاب: الماس های آگاهی

مترجم: محسن خاتمی

www.osho.persianblog.com

www.iranosho.0catch.com